

خلاقیت

دکتر افضل‌السادات حسینی

منظور از تازگی چیست؟ آیا تازگی به معنی مطلق آن مدنظر است یعنی کار جدیدی که قبلاً نبوده است یا منظور از تازگی، جدید بودن برای افراد است. یعنی امری که بارها انجام شده اما برای فرد خاص تازگی دارد؟ اگر تازگی، منحصر به کارهای بدیهی باشد که قبلاً به وجود نیامده است معنی خلاقیت اختصاصی می‌گردد، بعضی از متفکرین با این نظریه موافقت اما اگر شیئ دوم پذیرفته شود خلاقیت مفهومی عام است که از معمولی‌ترین افراد تا دانشمندان، هنرمندان و متفکرین را دربرمی‌گیرد. بر اساس آنچه گفته شد مایر^۱ (۱۹۸۳) و وایز برگ^۲ (۱۹۸۶ - ۱۹۹۵) تعریف ساده و روشنی از خلاقیت ارائه دادند، خلاقیت توانایی حل مسائلی است که فرد قبلاً حل آنها را نیاموخته است. به عبارت دیگر زمانی که فرد راه‌حل تازه‌ای را برای مسئله‌ای که با آن مواجه شده به کار می‌برد خلاقیت شکل گرفته است. این تعریف نیز شامل دو عنصر است؛ اول راه‌حلی، که مسئله‌ای را حل کند، دوم راه‌حل برای کسی که مسئله را حل می‌کند تازه باشد. بنابراین پاسخ مشابهی ممکن است برای فردی خلاق باشد و برای دیگری غیرخلاق. اگر در مفاهیم و تعاریفی که تاکنون از خلاقیت ارائه شد، تعمق کنیم ملاحظه می‌نماییم که اغلب آنها به یک جنبه بسیار مهم و اساسی توجه کافی ننموده‌اند، و آن بعد اجتماعی خلاقیت است. امروزه عده زیادی از محققین و متخصصین اعتقاد دارند ما نمی‌توانیم به خلاقیت بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی نظر بیندازیم.

اما خلقتانه نیست. اشکالی که در تعریف خلاقیت بر مبنای تازگی وجود داشت محققین را بر آن داشت تا عنصر ارزش را به آن اضافه کنند بنابراین ملاک محصول خلاق در بسیاری از نظریه‌های معاصر تازگی و تناسب یا ارزش است. استین^۳ (۱۹۷۴) خلاقیت را بر مبنای این دو عامل چنین تعریف می‌کند: «خلاقیت فرایندی است که نتیجه آن یک کار تازه‌ای باشد که توسط گروهی در یک زمان به عنوان چیزی مفید و رضایت‌بخش مقبول واقع شود.» ورنون^۴ (۱۹۸۹) نیز از همین چشم‌انداز به خلاقیت می‌نگرد. «خلاقیت توانایی فرد برای ایجاد نظریه‌ها، بینش‌ها، اشیاء جدی و بازسازی مجدد در علوم و سایر زمینه‌ها است که بوسیله متخصصان، ابتکاری و از نظر علمی، زیبایی‌شناسی، تکنولوژی و اجتماعی بالارزش قلمداد می‌گردد.» محور اصلی تعریف ورنون نیز همان تازگی و ارزش است منتهی تلاش شده با بیان ابعاد مختلف این دو عنصر تعاریف قبلی تکمیل گردد. استرنبرگ^۵ (۱۹۸۹) نیز تفکر خلاق را ترکیبی از قدرت ابتکار، انعطاف‌پذیری و حساسیت در برابر نظریاتی می‌داند که یادگیرنده را قادر می‌سازد خارج از تفکر نامعقول به نتایج متفاوت و مولد بیندیشد که حاصل آن رضایت شخصی و احتمالاً خشنودی دیگران خواهد بود. البته هنوز سؤالاتی باقی است، از جمله وقتی صحبت از تازگی می‌شود این سؤال مطرح می‌شود که تازگی برای چه کسی؟

خلاقیت از جمله مسائلی است که پیرامون ماهیت و تعریف آن بین محققین و روان‌شناسان توانایی حاصل نیامده است. در مجموع تعاریف، بعضی از تعاریف ویژگی‌های شخصیتی افراد را محور قرار داده و بعضی دیگر بر اساس فرایند خلاق و تعاریفی دیگر بر حسب محصول خلاق به خلاقیت نگریسته‌اند. از جمله افرادی که بر حسب شخصیت به خلاقیت می‌نگرد گیلفورد^۱ (۱۹۵۰) است. او معتقد است خلاقیت مجموعه‌ای از توانایی‌ها و خصیصه‌هاست که موجب تفکر خلاق می‌شود. تعاریف دیگری مبتنی بر فرایند خلاقیت است مانند تعریف مدنیک^۲ (۱۹۶۲) از نظر او خلاقیت عبارت از شکل دادن به عناصر متداعی به صورت ترکیبات تازه که با الزامات خاصی مطابق است یا به شکلی مفید است. هر چه عناصر ترکیب جدید غیرمشابه‌تر باشند، فرایند حل کردن خلاق‌تر خواهد بود. عده زیادی به خلاقیت بر اساس محصول توجه می‌نمایند. به طور مثال گیزلین^۳ (۱۹۵۴) معتقد است: خلاقیت ارائه کیفیت‌های تازه‌ای از مفاهیم و معانی است. تسایلور^۴ (۱۹۸۸) خلاقیت را شکل دادن تجربه‌ها در سازمان‌بندی‌های تازه می‌داند. همانطور که ملاحظه می‌شود وجه اشتراک این دو تعریف و تعاریف دیگر تازگی و نبودن است. اما تازگی به تنهایی نمی‌تواند مفهوم خلاقیت را روشن کند. زیرا بسیاری چیزهاست که نو و تازه است.

سیکزتمی هالی^{۱۰} (۱۹۸۹) می‌گوید: ما نمی‌توانیم به افراد و کارهای خلّاق جدا از اجتماعی که در آن عمل می‌کنند بپردازیم. زیرا خلّاقیت هرگز نتیجه عمل فرد به تنهایی نیست.

آماییل و همکارانش (۱۹۸۸) در مصاحبه‌هایی که با ۱۲۰ دانشمند در ۲۰ رشته مختلف داشته‌اند به این نتیجه رسیدند که عوامل محیطی در رشد خلّاقیت برتری دارند.

آماییل می‌گوید: این یافته‌ها اهمیت اکولوژی را نشان می‌دهد و اینکه محیط عامل برجسته‌تری از مسائل فردی است. این بدین معنی نیست که نیروی بیرون از شما مهمتر از خود شماست. مطمئناً عوامل شخصی تأثیر زیادی در خلّاقیت دارند اما نکته مهم این است که سهم محیط بسیار متغیّرتر است یعنی راحت‌تر می‌توان عوامل اجتماعی را تغییر داد تا ویژگیها و توانایی‌ها را.

باز در مطالعه دیگری هِنسی^{۱۱} و آماییل (۱۹۸۹) می‌گویند: تحقیقات ما نشان داده است عوامل اجتماعی و محیطی نقش اصلی را در کار خلّاق ایفا می‌کنند. ما دریافتیم بین انگیزه‌های شخصی و خلّاقیت ارتباط نیرومندی وجود دارد که قسمت زیادی از این گرایش را محیط اجتماعی یا حداقل جنبه‌های خاصی از محیط تعیین می‌کنند. روشن است محیطی که موجب تولید خلّاق شود به آسانی ایجاد نمی‌گردد و آنگاه که متحقّق گردد باید مرتب تجدیدشکل یافته و مراقبت شود. عشق کافی نیست. افراد خلّاق با مشکلات زیاد باید تلاش کنند محیط شخصی‌شان در جهت تحکیم این عشق باشد.

هارینگتون^{۱۲} (۱۹۹۰) بر مبنای اکولوژی در بیولوژی، تئوری اجتماعی خویش را از خلّاقیت پایه‌ریزی می‌کند. او معتقد است، خلّاقیت محصول فرد واحدی، در یک زمان واحد، در جای خاص نیست. بلکه عبارت از یک اکوسیستم است. همانگونه که در اکوسیستم، بیولوژی ارگانیسم‌های زنده با یکدیگر و با

اکوسیستمشان مرتبند در اکوسیستم خلّاق نیز همه اعضا و همه جنبه‌های محیطی در حال تعامل می‌باشند. برای نمونه اگر بخواهیم از اکوسیستم یک نویسنده خلّاق توصیفی به عمل آوریم می‌توان گفت:

اکوسیستم او شامل شرایط مادی و تجهیزات محیط کارش، شرایط زمانی و مکانی که زندگی و کار می‌کند، منابع حمایت‌کننده فکری و احساسی او، امکان دسترسی او به منابع ادبی و سایر نویسندگان، امکان دسترسی به ناشرین، متغیرهای اقتصادی و غیره می‌باشد.

علاوه بر شرایط محیطی، ویژگی‌های شخصی نویسنده که با کار خلّاقش در ارتباط است نیز باید روشن گردد. برای مثال انگیزه نوشتن، میل و توانایی او در تغییر شرایط و ایجاد موقعیت تازه که برای کارش مساعدتر باشد، توانایی او برای ارزیابی کارش، اعتماد به نفس در صورت عدم استقبال از کارش.

البته بین اکوسیستم در بیولوژی با اکوسیستم خلّاقیت تفاوت وجود دارد. لکن اینجا یک استفاده استعماری از مفاهیم وجود دارد.

سه مفهوم بیولوژی در این استعاره قابل کاربرد است.

۱- بعضی خصوصیات ارگانیسم در یک جا نقش حیاتی دارد. در محیطی دیگر بی‌تأثیر و غیرمفید است. همچنین خصوصیات محیطی که برای یک ارگانیسم زیانبخش است برای دیگری عامل رشد و توسعه است.

این مسئله در اکوسیستم خلّاقیت قابل تعمیم است. عوامل محیطی که در یک جا مؤثر است در جای دیگر تأثیر منفی دارد. در تحقیقی که آموئیل داشته (۱۹۸۴) دانشمندان فشار و اضطراب زمانی و رقابت را مانعی در خلّاقیت دانسته‌اند در حالی که در تحقیق دیگر، دانشمندان این عوامل را محرک خلّاقیت خویش دانسته‌اند.

ویژگیهای شخصیتی در کار خلّاق با ویژگیهای اکوسیستم در ارتباط است. مثلاً استقلال برای محیط کار منفرد مفید است

اما در جایی که نیاز به تعامل یا هماهنگی بالایی است، غیرمفید است.

به طور مشابهی، در اکوسیستمی که پرورش خلّاقیت اهمیتی ندارد ممکن است اقتدارگرایی نیاز باشد اما همین مسئله در اکوسیستمی که به رفتار خلّاق توجه دارد، غیرمفید است.

۲- ارگانیسمها، شکل‌دهندگان و جستجوگران فعال محیطشان هستند. بیولوژیست‌ها توجه زیادی به فرایند فعالیت ارگانیسم دارند که طی آن چیزها را تغییر داده و جای طبیعی‌شان را جستجو می‌کنند.

در اکوسیستم خلّاقیت نیز به فرایندی که افراد خلّاق به طور فعال محیطشان را انتخاب کرده و شکل می‌دهند توجه می‌شود. این عمل موجب تسهیل رشد خلّاقیت افراد و پیشرفت کارهایشان می‌گردد.

۳- ارتباط غیرخطی و متصل عوامل محیطی

همانطور که در بیولوژی، عوامل محیطی با یکدیگر ارتباط غیرخطی دارند در اکوسیستم خلّاقیت نیز همه عناصر با یکدیگر ارتباط نزدیک و غیرخطی دارند. برای مثال در یک گلخانه نیاز به مقداری آب و خورشید است تا گیاه رشد کند، مقدار آبی که لازم است نیز وابسته به عوامل دیگری مانند میزان جذب نور خورشید توسط گیاه و... است. این مسئله نیز در تحقیقات اکوسیستم خلّاقیت مشاهده شده است. در تحقیقات زیادی تأثیر ترکیبی محیط روی خلّاقیت بررسی شده است از جمله: آلنلی^۴ (۱۹۸۰)، تاشمن^{۱۵} (۱۹۸۰) و میت راف^{۱۶} (۱۹۷۴).

بنابر آنچه گفته شد، فرایند خلّاقیت در ذهن شخص جدا از متغیرهای اجتماعی قرار نمی‌گیرد.

واقعیت این است که به خلّاقیت نمی‌توان با تمرکز بر یک بعد نگریست. بعد فردی، محیطی، فزاینده و محصولی به تنهایی نمی‌تواند بیانگر ماهیت خلّاقیت باشند، مثلاً ویژگیهای شخصیتی با خلّاقیت

همبستگی بالایی دارد اما نه اینکه همه چیز را راجع به خلّاقیت بگوید، بلکه همراه با آن، نیازمند توجه به نظام اجتماعی خلّاق نیز هستیم.

به طور مثال رامبراند^{۱۷} یک نقاش بزرگ است. اما ما نمی‌توانیم به خلّاقیت او با مطالعه شخصیت، فکر یا رفتارش پی ببریم. حتی اگر بدانیم لحظه به لحظه چه کرده و چه در ذهنش گذشته ما نمی‌توانیم کاملاً آنچه او را خلّاق ساخته بشناسیم. بلکه به خلّاقیت او وقتی کارش در ارتباط با دیگران باشد می‌رسیم. اگر کار او را به افرادی که از تاریخ هنر اطلاعی ندارند نشان دهیم نمی‌توانند راجع به خلّاقیت آن اظهار نظر کنند. آنها می‌توانند فکر کنند او نقاش بزرگی است اما راجع به خلّاقیت او نمی‌توانند داوری کنند، چون ابزاری برای ارزیابی ندارند، همعصران رامبراند نیز اعتقاد نداشتند او خلّاق است، تنها پس از مرگ او متخصصین با قرار دادن کار او در مجموعه نقاشی اروپا متوجه تفاوت کار او با دیگران و ابتکاری بودن آن شدند.

این مثال روشن می‌کند که نمی‌توان به خلّاقیت صرفاً از بعد ویژگیهای شخصیتی، اجتماعی، فرایند یا محصول پرداخت. چه بسا محصولی که در یک جامعه، ارزشمند است اما در محیطی دیگر بی‌ارزش.

بنابراین خلّاقیت مجموع عوامل شخصی، فرایند و محصول است که در یک محیط اجتماعی در حال تعامل اند.

آنچه گفته شد ما را متوجه پیچیدگی مفهوم خلّاقیت می‌سازد. به همین دلیل است که تورنس پس از پنجاه سال تحقیق و مطالعه و آزمون خلّاقیت معتقد است نمی‌توان تعریف صریح و جامعی از خلّاقیت ارائه داد.

آزوبل (۱۹۷۸) نیز می‌گوید: خلّاقیت یکی از مبهم‌ترین و مغشوش‌ترین اصطلاحات در روان‌شناسی و تعلیم و تربیت امروز است.

ابهام اصطلاح خلّاقیت مربوط به این می‌شود که یک مفهوم انتزاعی و تازه است. اما ابهام در مفهوم، به معنی پیچیدگی خود

جریان خلّاقیت نیست زیرا خلّاقیت را می‌توان به راحتی در زندگی روزانه حس و آن را لمس نمود.

نمی‌توان به خلّاقیت صرفاً از بعد ویژگیهای شخصیتی، اجتماعی، فرایند یا محصول پرداخت. چه بسا محصولی که در یک جامعه، ارزشمند است اما در محیطی دیگر بی‌ارزش.

شیوه‌های پرورش خلّاقیت در مدرسه

محققین معتقدند همه انسانها در کودکی از استعداد خلّاق برخوردارند لکن فقدان محیط مناسب و بی‌توجهی و عدم تقویت این توانایی مانع ظهور آن می‌گردد.

برای هر جامعه‌ای وجود افراد خلّاق ضروری است. زیرا جوامع در دوره انتقال و تغییر نیاز مبرمی به راه‌حلهای خلّاق برای مسائل حال و آینده خود دارند.

توین بی‌معتقد است اگر جامعه نتواند از موهبت خلّاقیت حداکثر استفاده را بنماید و بدتر از این، اگر این توانایی را سرکوب کند، انسان دیگر از حق ذاتی خود، یعنی اشرف مخلوقات بودن محروم، و در آن صورت کم‌ثمرترین مخلوقات می‌شود.

همین دلیل کافی است که جامعه برای تعلیم و تربیت خلّاق اولویت قائل شود.

با توجه به مدت زمان زیادی که بچه‌ها در مدرسه می‌گذرانند می‌توان گفت تجارب مدرسه نقش اساسی در تحقق خلّاقیت آنها در آینده دارد لکن تحقیقات نشان داده است افراد برجسته به ندرت از مدرسه و معلمانشان به عنوان عامل مؤثر در رشد توانایی‌ها و خلّاقیت‌شان یاد نموده‌اند. (بلوم^{۱۸} ۱۹۸۵)

کسارن لیست^{۱۹} و رنزولی^{۲۰} (۱۹۹۱) مطالعه‌ای راجع به زنان خلّاق داشتند محققین می‌نویسند: سؤال اول آنها در رابطه با نقش مدرسه در خلّاقیت آنها بود. به اعتقاد آزمودنی‌ها، مدرسه نقشی در تشویق آنها و مطلقاً توجهی به تربیت عاطفی و زیباشناختی آنها نداشته است. اما تقریباً

تمام آزمودنی‌ها گفته‌اند در طول دوران مدرسه یک معلم مشوق داشته‌اند.

آنها برنامه درسی پوچ را که خلّاقیت در آن‌جایی ندارد مهمترین عامل در عدم موفقیت مدرسه دانسته‌اند.

میلگرام (۱۹۹۰) معتقد است علت شکست مدرسه تا حد زیادی به تعلیم و تربیت همشکل و یکساخت مربوط می‌شود، این در حالی است که هر کدام از بچه‌ها کاملاً با یکدیگر متفاوتند.

هر چند میلگرام، لیست و رنزولی به نکات با ارزشی اشاره دارند، لکن برای داشتن درک صحیحی از عدم موفقیت مدرسه در پرورش خلّاقیت، باید نگاهی جامع و عمیق‌تر به مسئله انداخت.

رنزولی (۱۹۹۳) تئوری جالبی را در رابطه با عوامل مؤثر در پرورش خلّاقیت در مدرسه ارائه می‌دهد. سه عنصر اصلی تئوری او عبارتند از: معلم، دانش‌آموز، برنامه درسی.

ارتباط بین این عناصر و زیر عناصر در نمودار (۱) نشان داده شده است، با ترکیب مناسب این عناصر یادگیری مؤثر و خلّاق حاصل می‌گردد.

یادگیرنده

توانایی‌ها

تاکنون تحقیقات بسیار وسیعی راجع به ویژگیهای شناختی و شخصیتی افراد خلّاق انجام گرفته است. با وجود این ما هنوز به تحقیقاتی که به توانایی‌های انسان خلّاق و چگونگی کاربرد این توانایی‌ها در زندگی روزانه پردازد نیازمندیم، اینکه افراد خلّاق در موقعیتهای واقعی زندگی چگونه کار می‌کنند گروپر و دیویس (۱۹۸۸) در این زمینه مطالعاتی داشتند و تحقیقات با ارزشی انجام دادند.

رنزولی معتقد است در بررسی تواناییهای انسان باید تأثیر متغیرهای شخصی و محیطی مورد توجه واقع شود و نقش مسائل اجتماعی فرهنگی، جو غالب بر اجتماع و همچنین سن و تخصص در توانایی‌های مربوط به خلّاقیت مورد

ارزیابی قرار گیرد.

علائق

بحث اهمیت علاقه و رغبت در یادگیری، مورد توجه محققین زیادی بوده است.

کارهای خلاق نیز به استناد تحقیقات همیشه با علاقه زیاد همراه بوده است. گرچه تحقیقات تاکنون راز شکل‌گیری علائق و ریشه دارشدن آنها را مشخص نکرده اما نکاتی را پیرامون چگونگی افزایش علاقه نشان داده است. (رنزولی ۱۹۷۷).

آماییل از جمله محققانی است که تحقیقات بسیار وسیعی پیرامون نقش انگیزه در خلاقیت انجام داده است.

در مجموع، تعهد به کار ناشی از انرژی‌ای است که قسمتی از آن به جنبه‌های شخصیتی به اضافه ترکیب فیزیکی، و قسمتی از آن مربوط به انگیزه و علاقه به کار است. (نمودار ۲)

به این نکته باید توجه شود که برای تحریک علائق، نیاز به کار و تجربه است و زمانی شخص می‌تواند دست به تجربه بزند که احساس امنیت نماید.

سبک یادگیری

سبک یادگیری شیوه معینی در یادگیری است، این شیوه جنبه فردی - زیستی داشته و به عنوان یک عامل مستقل در انسان حضور دارد و در اثر تجربه رشد می‌یابد. دانش‌آموزان در تمایل به سبک خاصی در یادگیری با یکدیگر تفاوت دارند.

بنابراین باید سبک یادگیری مناسب‌تر برای دانش‌آموز انتخاب و فرصتهایی ایجاد شود تا سبکی را که معلم و شاگرد بر آن توافق دارند مشخص گردد. اما در تعامل، این مسئله که موقعیتهای آموزشی گروهی است نه فردی، مانع تحقق این خواسته می‌شود.

یک روش واقع‌گرایانه در تحقق سبکهای مختلف این است که از سالهای

ابتدایی امکانی فراهم آوریم تا بچه‌ها سبکهای مختلف را تجربه کنند.

در تجارب جمعی باید:

الف) افراد در معرض چند سبک باشند
ب) سبکی را که شخصاً در یک موضوع خاصی برایشان کاربرد بیشتری دارد بشناسند

ج) مخلوطی از سبکها را تجربه کنند تا کارایی و رضایت‌آمیزی یادگیر را افزایش دهند.

با داشتن سبکهای مختلف، از تعلیمات انعطاف‌پذیری برخوردار خواهیم شد که لازمه تعلیم و تربیتی است که به دنبال پرورش خلاقیت است.

۲ - زمینه‌های اصلی که رشته در آن متمرکز است کدام است؟

۳ - چه نوع سؤالاتی پرسیده می‌شود؟

۴ - چه اطلاعاتی در این رشته سازمان‌بندی و طبقه‌بندی می‌شود؟

۵ - کتابهای مرجع در رشته کدام است؟

۶ - منبع اطلاعاتی اصلی رشته کدام است؟

۷ - مجلات تخصصی در رشته کدام است؟

به دانش‌آموزان باید فهماند اطلاعات باید موتقی، غیرکامل، و غیر دقیق تلقی گردند و اینکه هر تجربه در نتیجه مواجهه با اطلاعات ایجاد شده است.

دانش‌آموزان باید بتوانند باور کنند که آنها اجازه سؤال و انتقاد دارند و مهمتر از همه اینکه آنها باید خود در بوجود آوردن و تفسیر اطلاعات سهیم باشند.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Guilford.
- 2- Mednick.
- 3- Ghiselin.
- 4- Taylor.
- 5- Stein.
- 6- Vernon.
- 7- Sternberg.
- 8- Mayer.
- 9- Weisberg.
- 10- Cikzentmihalyi.
- 11- Hennessey.
- 12- Harrington.
- 13- Allenlee.
- 14- Allenlee.
- 15- Tushman.
- 16- Mitraff.
- 17- Rembrant.
- 18- Bloom.
- 19- List, Karen.
- 20- Renzulli.

برای تحریک علائق نیاز به کار و تجربه است و زمانی شخص می‌تواند دست به تجربه بزند که احساس امنیت نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تالیم علم انسانی

ساختار رشته

دانش‌آموزان نه تنها باید برای تجاربی که به تفکر درون رشته منجر می‌شود فرصت داشته باشند بلکه برنامه درسی باید آنگونه تنظیم گردد که دانش‌آموزان بتوانند راهی را که با توانایی‌ها، علائق، و سبکهای یادگیری آنها متناسب است، انتخاب کنند. برای توسعه تفکر درون رشته یک مجموعه سؤالات توصیه می‌شود تا دانش‌آموز به جای جذب‌کننده اطلاعات، محقق و پژوهشگر در آن رشته شود.

برخی از این سؤالات عبارتند از:

۱ - هدف کلی مطالعه این رشته چیست؟